



همه خاکستر

امروز دگر سینه ی ما را شرری نیست
 خشکیده نوای دل، ما را اثری نیست
 از جلگه ی فرسایش و تالاب پُر از خون
 پرواز نتوان کرد، زیرا بال و پری نیست
 اندوه به نگاه تیر کشد تلخی فزاید
 یک عالم ویرانی ز وضع باخبری نیست
 پژمردگی از بس که ز تاراج سخن گفت
 جز یأس و غصه نه ازین بر ثمری نیست
 در ورطه ی بیداد نفس نور بُریدند
 بالاتر از این بخت سیاه بخت تری نیست
 رسمی ز مروت دل هر سنگ ندارد
 بر مُرده ی بیچاره ی ما چشم تری نیست
 کاشانه ز توفان حوادث به فنا رفت
 جز ما به خدا در جهان در بدری نیست
 این حالت دلمردگی هیچ طرفه نه بندد
 (ناتور) همه خاکستر، ز آتش خبری نیست